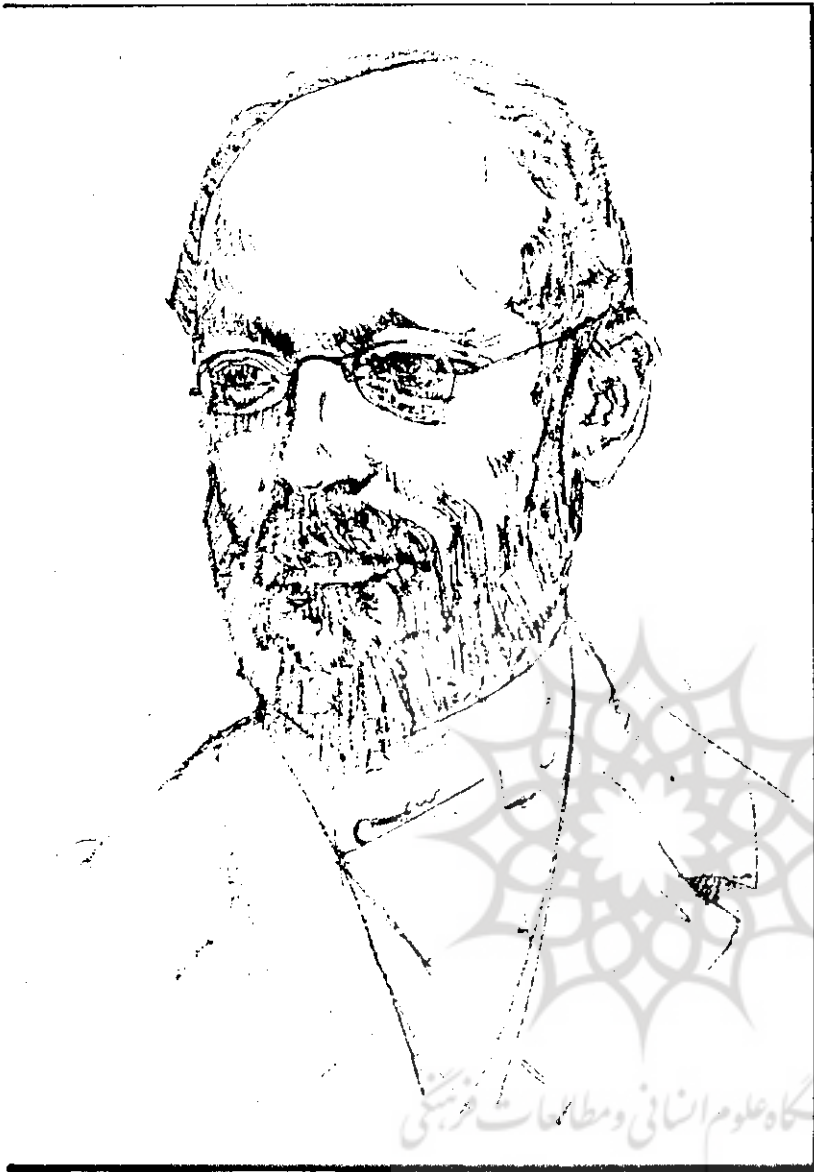


# زیمل



دکتر جورج زیمل

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

اشتاین تال (Steinthal) طرح دوستی ریخت و از مصاحبت ایشان برخوردار شد. زیمل با وجود بصیرت عمیق علمی و وسعت معلومات و داشتن دوستان پرنفوذ دانشگاهی نتوانست شغلی رسمی در دانشگاه بدست آورد. احتمالاً این امر ناشی از آن بود که از یک طرف اجداد او یهودی بودند و در این زمان احساسات ضدیهود، سخت در برلن اوج گرفته بود و از سوی دیگر وی بسبب اقتضای ذهن دایرةالمعارفی و روح ناآرام و جستجوگر خویش نمی‌توانست الزامات پر قید کار علمی

۱۸۸۵ به یک رشته سخنرانی دست زد و کثیری از دانشجویان و شیفتگان مسائل فرهنگی و اجتماعی را مجذوب خود گردانید. پس کسانی به سویش شتافتند و به تدریج در عرصه فلسفه و علوم اجتماعی آلمان به عنوان سخنگری اصیل نمایان گردید. در دانشگاه برلن با فیلسوفان برجسته‌ای چون هارمس (Harms) و زلر (Zeller) و تاریخ‌شناسانی مانند مسین (Mommsen) و ترایشکه (Teichschke) و سی‌بل (Sybel) و درویس (Droysen) و سردم‌شناسانی نظیر لازاروس (Lazarus) و

گئورگ زیمل (Georg Simmel)، فیلسوف، اقتصادشناس، پژوهنده تاریخ و جامعه‌شناس آلمانی بسال ۱۸۵۸ مسیحی در شهر برلن زاده شد. پدرش سوداگر بود و خانواده‌ای مرفه داشت اما به زودی در گذشت و زیمل تحت سرپرستی مردی ثروتمند بزرگ گرفت. در ۱۸۷۶ یعنی در سن هجده‌سالم عمر، وارد دانشگاه برلن شد و به مطالعه تاریخ و فلسفه پرداخت. در سال ۱۸۸۱ رساله دکتری خود را که موضوع آن «مفهوم مالکیت» است، نگاشت و به دریافت درجه دکترا نایل کرد. از

را که بر او تحمیل می‌گردد. مسئله اصلی این است که خود را در جریان تحقیق و تکمیل آن به عنوان یک چارچوبی معین محدود نگردد. در این باره مقامات دانشگاه به زیمیل در مورد ژرف‌اندیشی، وی را از رسالت سالیس شویش که همانا تحقیق و تکمیل است، بازداشت.

زیمیل در طی سخنان پرشور خود بسیاری از مقولات فکری را به میان نهاد و نتایج آنها دانشجویان بلکه فرهنگ پژوهان دیگر را نیز تکان داد و به عرصه تفکر و تحقیق کشانید. پس در پرتو تشویق دانشجویان دانشگاه برلن و پولی که بوسیله ایشان به او پرداخت می‌گردید، کار خود را آغاز کرد و مدت بیست و سه سال به پیش برد. وی آراء کسانی چون کانت و شوپن هوتر و داروین و نیچه را مورد تشریح قرار داد و به بررسی موضوعاتی چون منطق و تاریخ فلسفه و شناخت‌شناسی و علم اخلاق و روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی پرداخت. در ۱۹۰۱ دانشگاه برلن به وی عنوان استاد افتخاری داد اما این عنوان نه برایش آزادی عمل آورد و نه متضمن سود مادی بود. با اینهمه، در این هنگام، علیرغم همه محدودیت‌هایی که داشت، شهرتی عظیم بهم رسانید، چندان که در سایر کشورهای اروپایی و همچنین در ایالات متحد آمریکا او را می‌شناختند و آثارش نیز به زبان‌های انگلیسی و فرانسوی و ایتالیایی و لهستانی و روسی ترجمه شدند.

زیمیل با اینکه عضو رسمی دانشگاه نبود و نسبت به این مرکز علمی یک بیگانه محسوب می‌شد، در عین حال نقش بسیار مهمی در جریانات فکری جامعه خویش ایفا کرد. مثلاً در گردهمایی‌هایی که فیلسوفان و جامعه‌شناسان ترتیب می‌دادند شرکت می‌جست و از هیچ خدمتی چه در حوزه نظر و چه در عرصه عمل دریغ نمی‌ورزید. وی به اتفاق ماکس وبر و تونیس (toennies)، انجمن جامعه‌شناسی آلمان را بنیاد نهاد و با هنرمندان و منتقدان و

فیلسوفان طراز اول رابطه‌ای نزدیک برقرار داشت. بسیاری از گروه‌های دانشجویی و محافل فکری را گرد و در باره موضوع‌های نو تأمل و به تفصیل و به شیوه‌ای خردمندانه داد. سخن‌ها در ۱۸۹۰ با خانمی بنام گرت‌رود (Gertrud) عقد زناشویی بست و زندگی آرام و خرسندی آوری تشکیل داد. خانم گرت‌رود بانویی فرهیخته و اساساً فیلسوف و صاحب قلم بود که در مسائل فلسفی و از جمله فلسفه دین پژوهش می‌کرد و یافته‌های خود را به نگارش درمی‌آورد.

قابل ذکر است که زیمیل بالاخره در ۱۹۱۴ یعنی چهار سال پیش از مرگش به کرسی استادی در دانشگاه اشتراسبورگ (Strasbourg) دست یافت. اما چنان که می‌دانیم شرایط این دوره کوتاه نیز چندان مطلوب نبودند، زیرا جنگ جهانی اول در گرفت و عموماً دانشگاه‌های آلمان به مراکز فعالیت‌های نظامی تبدیل شدند و روند تحقیق علمی و تلاش‌های دانشگاهی سستی گرفت و یا اساساً متوقف گردید. زیمیل در قبال کار خود در دانشگاه، گذشته از کمکی که از دانشجویان دریافت می‌کرد بهره‌مادی چندان نبرد. وی صرفاً به برکت ثروتی که از خانواده و سرپرست پیشین خویش به ارث برده بود زندگی خود را تأمین کرد و سرانجام در ۱۹۱۸ درگذشت.

آثار عمده زیمیل - زیمیل محقق است کثیرالتالیف که به اقتضای اطلاعات وسیع و پرتنوع خود در زمینه‌های گوناگون قلم زده و آثار پراچی به تاریخ اندیشه انسانی تقدیم داشته است. بیش از دویست مقاله در طی زندگی خویش منتشر کرد و تعداد کثیری از مقالاتش نیز پس از مرگش انتشار یافتند. وی همچنین پانزده اثر اساسی در زمینه‌های فلسفه و اخلاق و جامعه‌شناسی و نقد فرهنگ به جامعه عرضه کرد و بعداً پنج کتاب دیگر نیز که از اهمیت کمتری برخوردار بودند به کتاب‌های پانزده‌گانه خویش افزود. نخستین اثر زیمیل که تکامل یا اتفیک اجتماعی (Social

Association) و در این باره در کتاب «تاریخ فلسفه» دکتر ویل دورانت به تفصیل به جامعه راه یافت در این باره در کتاب «تاریخ فلسفه» جامعه‌شناسی و فلسفه تاریخ معطوف داشت و اندکی پس از این سر دیگر به جامعه‌شناسی روی آورد. وی دو اثر مهم خویش را که یکی مسائل فلسفه تاریخ (the problems of the philosophy of History) و دیگری مدخلی بر علم اخلاق (introduction to the science of Ethics)، نام دارد در سال‌های ۱۸۹۲ و ۱۸۹۳ منتشر گردانید.

در پی این دو اثر کتاب دیگر او که فلسفه پول (The philosophy of money) نام گرفته است و از لحاظ محتوا مرز بین فلسفه و جامعه‌شناسی است به زیور طبع آراسته شد. کتاب‌هایی نیز درباره دین و پیرامون افکار کانت و گوته و نیچه و شوپن هوتر نوشت. آنگاه در سال ۱۹۰۸ اثر مهم جامعه‌شناختی خود را پدید آورد. عنوان این کتاب چنین است: جامعه‌شناسی: پژوهشی درباره صور گروه‌جویی (sociology: investigation on the forms of sociations)، گفتنی است که زیمیل مفاهیم مورد بحث در این کتاب را قبلاً در مقالات خود آورده بود. اثر دیگر او که به جامعه‌شناسی می‌پردازد و در ۱۹۱۷ انتشار پذیرفت، سؤالات اساسی جامعه‌شناسی (Fundamental questions of sociology) نام دارد. در ۱۹۱۱ کتاب نقد فرهنگ را به رشته تحریر درآورد و در ۱۹۱۳ به تحلیل اندیشه گوته پرداخت و این تحقیق را به صورت کتابی مستقل ارائه کرد. وی آخرین اثر تحقیقی خویش را که فلسفه زندگی یا فلسفه حیات نام گرفته است بسال ۱۹۱۸ انتشار داد.

زمینه تاریخی عصر زیمیل - زیمیل در عصری می‌زیست که زمام امور آلمان در دست بیسمارک (Bismarck)، صدر اعظم پولاوین

بن کشور بود. بیسمارک که فرانسویان را در جنگ ۱۸۷۰ منکوب کرده بود از نیرو و غرور فراوان بهره داشت و از این رو عصر جدیدی در تاریخ آلمان پدید آورد و در ترقی کشور کوشید. پس بخش‌های پراکنده این سرزمین اتحاد یافتند و برلن به صورت شهری بزرگ و جهانی درآمد و نفوس انسانی آن سخت افزایش پذیرفت. برای نمونه، جمعیت برلن که در ۱۸۴۸ فقط چهارصد هزار تن بود در ۱۹۱۴ به چهار میلیون تن رسید. شهرهای دیگر آلمان نیز مانند هامبورگ (Hamburg) و کلن (Köln) و مونیخ (Munich) و لایپزیگ (Leipzig) و فرانک‌فورت (Frankfurt) به سرعت و از جهات گوناگون بسط یافتند. همچنین در ساخت جمعیت کشور تغییراتی صورت گرفت. مثلاً روستائیان آلمان که در ۱۸۳۰ چهارپنجم جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند به تدریج شهری شدند و این نسبت در ۱۸۹۵ به یک‌پنجم کاهش پذیرفت.

از لحاظ اقتصادی نیز گام‌های بلندی برداشته شد و حتی آهنگ توسعه اقتصادی از آهنگ رشد شهرنشینی پیشی گرفت. از ۱۸۷۱ تا ۱۸۷۴ در عرصه تلاش‌های اقتصادی هشتصد و پنجاه و هفت مؤسسه عظیم سر بر آوردند که سرمایه آنها از چهار میلیارد مارک فراتر می‌رفت و همچنین یک نظام متمرکز بانکی پدید آمد که عهده‌دار نظارت و اجرای امور مالی و اقتصادی بود. از این گذشته، نظام صنعتی آلمان که در مقایسه با نظام صنعتی انگلیس و فرانسه با تأخیر آغاز شد، پیروزمندانه پیش تاخت و به سرعت تکامل کرد. پیشرفت محصولات صنعتی آلمان چندان سریع بود که در ۱۸۷۰ از محصولات صنعتی فرانسه گوی سبقت بست. در ۱۹۰۰ با محصولات صنعتی انگلیس برابری کرد و در آستانه جنگ جهانی اول فسط کمی از محصولات صنعتی ایالات متحده آمریکا عقب بود.

با اینهمه، باید گفت که هر چند در ربع آخر سده نوزدهم تحولات مهم فنی و اقتصادی در آلمان به ظهور رسیدند، اما این کشور از لحاظ سیاسی تغییر چندانی نکرد. مردم نوکیسه و اصحاب صنعت که در عرصه اقتصاد گام نهادند، از نظر اخلاقی ناتراشیده و خودخواه و بلند پرواز بودند و خود را محور جامعه نو می‌دانستند و کشور را میراث مطلق خویش به شمار می‌آوردند. اما گفتنی است که این طبقه نو که منابع اقتصادی و فنی را در اختیار داشت در عرصه سیاست پایگاه نیرومندی نداشت و قدرت تعیین‌کننده‌ای محسوب نمی‌شد. بنابراین ارتش و سیاست خارجی کشور و مشاغل عالی دولتی در دست اشراف زمیندار باقی ماند. مرکز قانون‌گذاری که زیر سلطه طبقه نو خاسته بود، نفوذ محدودی داشت. از این رو ملاحظه می‌کنیم که جامعه آلمان از لحاظ اقتصادی مبتنی بر یک سیستم اقتصاد سرمایه‌داری و از لحاظ سیاسی جامعه‌ای نیمه فئودال بود. بدین ترتیب طبقه نو به تسلط سیاسی اشراف تن داد، زیرا در پرتو این نظام اشرافی، منافع اقتصادی خود را تمام و کمال به چنگ می‌آورد. پس احزاب طبقه متوسط با بیسمارک کنار آمدند و گرایش ملی و دموکراتیک یافتند و به حمایت از وضع موجود برخاستند. البته آلمان که در مسیر ترقی افتاده بود و مخصوصاً از نظر پیشرفت صنعت راه تکامل می‌سپرد ضرورتاً یک طبقه کارگر نیز پدید آورد. اعضای این طبقه بر مطالبات سیاسی و اقتصادی خود تأکید کرد چندانکه بیسمارک مجبور شد پاره‌ای اقدامات رفاهی انجام دهد. اما تدابیر بیسمارک طبقه کارگر را خرسد نکرد و در نتیجه این طبقه با نظام سیاسی در افتاد و دولت نیز بساگزیر محدودیت‌هایی برای آن پیشی آورد. اما طبقه مزبور با الهام از اقدامات کارگران صنعتی انگلیس و فرانسه در راه دستیابی بر حقوق انسانی و امتیازات اجتماعی خود بافتند و برنامه‌هایی تدارک کرد.

قابل ذکر است که در پرتو این تغییرات صنعتی و اقتصادی و کشاورزی که بین طبقه کارگر و طبقه حاکم بروز کرده بود، حیات فکری یا شرایط فرهنگی جامعه نیز آغاز بالندگی کرد و عمق و وسعت یافت. تتبع علمی راه خود را گشود و در همه حوزه‌های معرفت انسانی پیش تاخت. منتقدان اجتماعی، زندگی طبقه متوسط را به باد انتقاد گرفتند و مصائب و آلام طبقه رنجبر را آشکار ساختند. با اینهمه، روشنفکران آلمان برخلاف روشنفکران فرانسوی تمایلی به شرکت در امور سیاسی و تغییر شرایط اجتماعی نداشتند و صرفاً به مطالعه و تحقیق بسنده می‌کردند.

در میان افراد روشن اندیش کشور، استادان رسمی دانشگاه از پایگاه شامخی برخوردار بودند، زیرا طبقه متوسط به تخصص و دانش آنها نیاز داشتند، اما کسانی چون زیمل که صاحب کرسی نبودند و ارتباط آنها با دانشگاه غیررسمی بود حائز احترام فراوان به شمار نمی‌آمدند و در نتیجه در سلوک اجتماعی خویش از بسیاری از قیود اخلاقی مربوط به استادان رسمی برکنار بودند. بنابراین استادان رسمی که از موقعیت مطلوبی بهره‌مند بودند، از نقد سیاسی و اجتماعی روی بر تافتند و به وضع موجود خرسند شدند. استادان سوسیالیست هم صرفاً خواستار تلاش‌های بیشتر دولت در کارها شدند. اما کثیری از اعضای هیأت علمی حتی به این کار نیز مبادرت نورزیدند.

هر نوع افکاری که امتیازات اقتصادی و اجتماعی طبقه متوسط و آرامش آکادمیک اصحاب دانشگاه را بهم می‌زد، ضرورتاً واکنشی فوری در پی داشت و به شدت محدود و کنترل می‌گردید. دانشوران یهودی نیز که احتمال داشت آرامش فکری جامعه را به اختلال کشانند با بی‌میلی به همکاری دانشگاه‌ها و سایر اخوانانده می‌شدند، اما این کار وقتی صورت می‌گرفت که بخش اعظم نیروی دماشی و عمر این افراد تباه شده و از عهده آزنایش‌های لازم برآمده باشند، بر

روبهام دانشگاه جای کسانی که داده به اندیشمندان آن را دریافت دارند و از همه این و همکارانی مبتنی بر محافظه کاری که در این مسائل از اجتماع حاکم بود، حمایت کند.

این نکته نیز نباید پوشیده بماند که در کنار اندیشمندان دانشگاهی که از لحاظ پیش و کنش اجتماعی مقید بودند، گروه ژرف اندیش دیگری نیز سربرآورد که اعضای آن در محافل فلسفی و هنری گرد می آمدند و به تحلیل مسائل اجتماعی و انتقاد شدید آنها دست می زدند. این گروه که به آموزش های داروین و ماركس گرایش داشت در حقیقت نماینده یک جریان ضد فرهنگ محسوب می شد. گروه مزبور که سخت فعال بود طرفدارانی یافت و از هر نوع مردم برای استماع نظرات آن اجتماع کردند. گفتنی است که زیمیل هم به گروه دانشگاهی و هم به اندیشمندان آزاد که نمودار حرکتی ضد فرهنگی بودند، تعلق داشت. اما به هیچ یک از این دو گروه عمیقاً پیوند نخورد و از این رو شهروندی حاشیه نشین بود. وی از آن رو که با منتقدان آزاد آلمان حشر و نشر داشت قدرت تحلیل خود را پرورد و از آن جهت که مقید به قیود دانشگاهی نبود امکان یافت تا به سهولت نظرات خویش را به جامعه ابلاغ گرداند.

زیمیل از کسان بسیار و جریانات فکری گوناگونی تأثیر پذیرفته است. در آغاز زیر نفوذ اثبات گرایی (Positivism) انگلیسی و فرانسوی و نیز نظرات تکاملی اسپنسر و داروین قرار گرفت. اندکی بعد زمانی که کتاب مهم جامعه شناسی خود را می نوشت توجه خویش را به کسالت معطوف کرد و بالاخره در سال های آخر عمر از فلسفه برگسن (Bergson) و تحقیقات شورانگیز فیلسوف معاصر خویش، نیچه، سود برد. زیمیل گرچه آراء داروین و اسپنسر را تمام و کمال نپذیرفت ولی باید گفت که این آراء بر اندیشه او سایه افکنده اند. تحت تأثیر داروین اعلام کرد که زناشویی هایی که به تحریک پول صورت می پذیرند به اختلاط نژادی می انجامند و

عقوبت و نسل را به تباهی می کشانند. وی بر سخن خود در فرایند که تمایلات جنایی افراد ارثی هستند، از این رو مانند افلاطون خواستار نابودی کسانی شد که واجد شرایط لازم برای زیستن نیستند و مختصات نامطلوب خود را به نسل های آتی منتقل می سازند.

جامعه شناسی - زیمیل نظریه ارگانیکسم اجتماعی را که به وسیله آگوست کنت و هربرت اسپنسر طرح گردیده بود رد کرد و بر مکتب تاریخی آلمان تاختن گرفت و در قبال این نظرات اعلام داشت که جامعه شبکه ایست از کنش های متقابل انسانی که به صورت الگو در آمده است و وظیفه جامعه شناسی همانا بررسی صور این کنش های متقابل است. نظریه ارگانیکسم اجتماعی تأکید می کرد که بین جامعه انسانی و طبیعت وحدت و استمراری بنیادی وجود دارد و این دو از همانندی های کیفی یکسانی برخوردارند. جامعه جریانی است تکاملی بدین معنی که از وجهی ساده آغاز می کند و به تدریج پیچیده می شود و در عین حال به یک ارگانیکسم زیستی می ماند. پس به همین دلیل می توان روش علوم طبیعی را در مطالعات اجتماعی نیز به کار بست. از این گذشته، تنواره گرایان (Organicists) اصرار داشتند که جامعه شناسی «ملکه علوم» یا یک «ابر علم» (superscience) است و از این رو قادر است قوانین حاکم بر تحولات اجتماعی را کشف و تبیین کند.

متقابلاً از دید بسیاری از محققان آلمان و مخصوصاً فیلسوفان ایده آلیست، علوم طبیعی و علوم اجتماعی اساساً دو مقوله کاملاً متفاوت محسوب می شدند. از نظر این گروه قوانین طبیعی در قلمرو علوم اجتماعی راه ندارند و بنابراین در پرتو روش علوم طبیعی، بررسی مسائل اجتماعی امکان پذیر نیست. مطالعه مسائل فرهنگی و اجتماعی با شیوه دیگری باید صورت گیرد و آن شیوه اندیشه نگاری و توصیف و ثبت حوادث فریدی است که در تاریخ روی داده است. علاوه بر این، پیروان

سنت فکری جامعه شناسی که از جامعه صرفاً واژه ایست که به سوی محتوا که از هر نوع جوهر و ماهیت خالی است زیرا خارج از افراد چیزی وجود ندارد. پس چون افراد و کنش انسانی آنها مورد تحقیق قرار گیرد دیگر موضوعی برای مطالعه جامعه باقی نمی ماند. بدین ترتیب نتیجه می گرفتند که جامعه شناسی نه تنها ملکه علوم نیست بلکه در واقع علم نیست. روشن تر بگوئیم، پیش از زیمیل دو نظر اساسی درباره ماهیت جامعه وجود داشت. یکی از این دو نظر ابلاغ می کرد که جامعه انسانی چیزی جز مجموع افرادی که آن را پدید می آورند، نیست. اما دیگری تأکید می ورزید که جامعه دارای هستی مستقلی است که از مجموع افراد فراتر می رود و از خصایص ذاتی برخوردار است. نظر اول از آن نام گرایان اجتماعی (Social Nominalists) است و نظر دوم را واقع گرایان اجتماعی (Social Realists) ابراز داشته اند. زیمیل ضمن رد این دو نظر راه میانمای برگزید و اعلام کرد که جامعه نه قابل تحویل به افرادی است که آن را به وجود می آورند و نه واقعیتی جدا از اجزای خود به شمار می رود. نظر اول خطا است زیرا افراد انسانی اتم های اجتماعی نیستند و جامعه محصول تام و تمام آنها نیست. نظر دوم نیز درست نیست زیرا مبتنی بر نوعی عرفان گرایی است که ما را از واقعیت دور می کند و به خطه مفاهیم محض می کشاند. از نظر زیمیل جامعه همانا کنش متقابل (interaction) افراد انسانی است و رسالت جامعه شناسی به عنوان یک علم این است که به توصیف اشکال (Forms) یا صورت های متنوع این کنش متقابل اجتماعی بپردازد. زیمیل از آن رو که خود فیلسوف است نظریه خویش را به بیانی فلسفی می پرورد و مثلاً در همین مورد می گوید، این ماده واقعیت نیست که به واقعیت هستی می بخشد، بلکه علاوه بر ماده، عامل دیگری نیز در کار است و آن «صورت» است و بنابراین صورت روابط انسانی مورد توجه اوست و آن را موضوع

جامعه‌شناسی می‌شمرد. بدین ترتیب زیمل چون در نظام جامعه‌شناختی خود به فورم کنش متقابل اجتماعی عنایت دارد، او را بنیادگذار جامعه‌شناسی فورمال (Formal Sociology)، خوانده‌اند. موافق جامعه‌شناسی فرمال، تغییر کمی اعضای یک گروه انسانی منجر به تغییرات کیفی در کنش متقابل آنها می‌شود. کنش متقابلی که بین دو تن انسان برقرار می‌گردد، هسته اصلی یا شالوده روابط اجتماعی یا واقعیتهایی است که جامعه نام می‌گیرد. رابطه‌ای که بین دو تن به وجود می‌آید از رابطه‌ای که در گروه‌های دیگر بروز می‌کند، مثلاً گروه‌هایی که متضمن سه عضو یا بیشتر است فرق دارد. زیرا در گروهی که فقط شامل دو عضو است هر یک از اعضا صرفاً با طرف دیگر روبرو است و درگیر شبکه‌ای از روابط اجتماعی نیست. بنابراین در چنین گروه کوچکی فرد زیر سلطه محدودیت‌ها و مقیداتی که یک گروه بزرگ بر اعضای خود تحمیل می‌کند قرار نمی‌گیرد. حال اگر بر یک گروه دو نایبی یعنی گروهی که دو عضو دارد یک تن بیفزاییم، تغییر کیفی در روابط متقابل اعضا آن ایجاد کرده‌ایم و کنترل گروه را بر اعضا بسط داده‌ایم. زیمل کشف کرد که افزایش اندازه گروه‌های انسانی دارای آثاری است. مثلاً در گروه‌های کوچک، اعضا با یکدیگر مستقیماً برخورد می‌کنند و رفتاری رویاروی دارند. اما در گروه‌های بزرگ چنین برخوردی امکان‌پذیر نیست. گروه‌های بزرگ الزاماً برای اینکه نوعی کنش متقابل را حیثیت اعضای خود به صورت الگو در آورند، به تدارک مکانیسم‌های گوناگونی دست می‌زنند و مثلاً به تکنیک نقش اجتماعی دست می‌کنارند. گروه کوچک روابط همبستگی اعضا را فراهم می‌آورد، اما گروه بزرگ از جهت کارایی باز می‌ماند. بدین ترتیب در گروه‌های بزرگ پیوند فرد با گروه چندان استوار و پویا نیست.<sup>۵</sup> دیدیم که زیمل در جامعه‌شناسی می‌شمرد بر رابطه فرد و جامعه نظر دارد و جامعه بر شکل

این رابطه تأکید می‌ورزد. چون عمدتاً توجه این محقق به کنش متقابل اعضای گروه‌های انسانی است از این لحاظ او را در شمار کنش‌گرایان (interactionists)، نیز دانسته‌اند. همچنین وی در تحلیل خود از «صورت» کنش متقابل دم می‌زند. منظور از صورت کنش متقابل، وجه یا عنصری است کمابیش ثابت از زندگی اجتماعی که جنبه الگویافته است. زیمل می‌نویسد وظیفه جامعه‌شناسی تحقیق این نکته است که اولاً صور کنش متقابل اجتماعی چه ماهیتی دارند و ثانیاً تحت چه شرایطی ظهور می‌یابند و ثالثاً این صور چگونه تحول می‌پذیرند و رابعاً حرکت آنها چگونه تسریع یا کند می‌شود؟ حال اگر جامعه‌شناسی قادر به بررسی این پرسش‌ها باشد در حقیقت روشی علمی برای کشف و تبیین واقعیت‌های اجتماعی تدارک کرده است و در چنین صورتی باید گفت که علم جامعه‌شناسی دارای همان کارکردی است که هندسه و علوم طبیعی در تحلیل واقعیت‌ها دارند. زیمل و نظریه ستیزه زیمل نیز مانند مارکس در برابر شرایط متغیر فرهنگ غرب واکنش کرده و به تلاش فکری عظیمی دست زده است. اما هدف این محقق برخلاف مارکس این نبود که دریابد که نظام سرمایه‌داری چگونه پدید آمده است و چگونه عمل می‌کند و از چه راهی می‌توان آن را برافکنند. بلکه می‌خواست صرفاً حیات اجتماعی را تحلیل و درک کند. وی شوقی به کارهای سیاسی نداشت و نسبت به تغییر شرایط اجتماعی از خود شوری بروز نمی‌داد. زیمل امیدوار بود بتواند قوانین حاکم بر کنش متقابل انسانی و نیز سازمان اجتماعی جامعه را کشف کند. وی جامعه انسانی را به صورت واقعیتی سازمان‌پذیر که در الگوهای همین تجلی یافته است مشاهده کرد و معتقد شد که این الگوها در خور تحقیق‌اند. از نظر زیمل قوانین کلی که از زمان و مکان فراتر می‌روند و حاکم بر روابط انسانی هستند باید کشف شوند و از همین رو است که او بین جوامع یا ملت‌ها و

صورت کنش انسانی تفکیک می‌کند. زیمل به روش علمی در جامعه‌شناسی توجه کامل دارد و امیدوارانه چشم به آینده دوخته است تا این روش تحول لازم را بدست آورد. اما تا طلوع چنین روشی باید به مشاهده آرام و تفکر منطقی و فهم جامعه دائم‌التغییر بشری پرداخت. زیمل و مارکس هر دو مفهوم دیالکتیک را به میان نهاده‌اند. از نظر مارکس این مفهوم تضاد درونی روابط اجتماعی را می‌رساند و از لحاظ زیمل دیالکتیک نمودار گرایش‌هایی است که به نظم و بی‌نظمی اجتماعی مربوط می‌شود. همه روابط انسانی متضمن نیروهایی هستند که زاینده نظم و ستیز و سکون و تغییرند. اما زیمل این نیرو را نیروی محرک یا موتور تاریخ نمی‌داند. وی صرفاً به کشف و درسیافت صور ستیزه بسنده کرد و نسبت به نتایج تغییرات اجتماعی تعهدی به عمل نیاورد. زیمل ساخت اجتماعی را چندان شامل سلطه و اطاعت یا شامل گروه‌های فرادست و فرودست نمی‌داند، بلکه حاوی پویایی گسسته و پیوسته می‌بیند. با اینهمه، وی از یک نیروی متخاصم یا یک احساس نفرت و نیاز به جنگ در بین واحدهای انسانی دم می‌زند. اما این احساس با عشق و محبت می‌آسزد و در پرتو نیروی روابط اجتماعی تعدیل می‌شود. پس، از نظر زیمل ستیزه امری است که از حدود علائق و منافع انسانی فراتر می‌رود. قابل ذکر است که زیمل منشأ نهایی ستیزه را در سنتی زیستی یا ارگانیسم موجود انسانی می‌داند. ستیزه همواره مخرب نیست بلکه سازنده نیز هست و عامل وحدت و انسجام اجتماعی می‌شود.<sup>۷</sup>

جامعه‌شناسی فرمال، زیمل، پیچیدگی و عدم یکنواختی اجتماعی و بسط مستمر جامعه و فرید آزادی دائم‌التغییر را برای فرد انسانی به‌کار بردن آن آورده است. در جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی پیشین فرد زیر سلطه قیود گروهی است و از آزادی برکنار است. اما با گسترش جامعه

و تحقق پیشرفت، همواره هم‌زمان می‌شود می‌رهد و از این رو توسعه جامعه‌شناسی آزادی فردی را به همراه دارد. همچنین زیمیل اشاره است که دگرگونی جامعه که در جامعه‌شناسی فرد از فرهنگ می‌شود و به اصطلاح فرد انسانی دستخوش از خودبیگانگی (Alienation) می‌گردد. در این مورد زیمیل از مارکس پیش‌تر می‌رود و از خودبیگانگی را صرفاً به وجوه اقتصادی حیات مربوط نمی‌کند بلکه آن را به همه جنبه‌های فرهنگ چون علم و دین و اخلاق و آداب و رسوم و تکنولوژی و هنر و ادبیات می‌کشاند. نکته دیگر اینکه زیمیل برخلاف مارکس نسبت به آینده خوشبین نیست و باور ندارد که با تغییر ساخت اقتصادی جامعه و انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم می‌توان مسائل موجود را حل کرد. وی از خودبیگانگی را ناشی از تخصص و توسعه فرهنگی و وفور دستاوردهای انسانی می‌داند. در چنین وضعی فرد نمی‌تواند خود را با همه اشیاء و دستاوردهای فرهنگی پیوند دهد و این دستاوردها نیز او را راحت نمی‌گذارند. پس در وضعیتی این چنین مردم عموماً فاقد ایده‌آل‌های کلی فرهنگی می‌شوند و روابط آنها با یکدیگر به سستی می‌گردد.

به موازات وفور دستاوردهای فرهنگی و ظهور احساس از خودبیگانگی، سلطه پولی یا اقتصادی نیز تشدید می‌شود. بدین معنی که قلمرو زندگی اجتماعی که قبلاً زیر نفوذ معیارهای عاطفی و سنتی بود در جامعه جدید تحت سلطه بی‌چون و چرای ملاک‌های پولی و اقتصادی قرار می‌گیرد و در نتیجه روابط انسانی به صورت روابطی رسمی و غیرشخصی درمی‌آیند و معنی خود را از دست می‌دهند. گسستگی روابط سنتی موجب می‌شود تا مردم «صورت»‌های کنش متقابل اجتماعی را در مقیاس وسیعی رد کنند. بدیهی است که تأثیر این وضع را می‌توان در عرصه هنر و موسیقی و دین و روابط جنسی و ساخت خانواده مشاهده کرد.

جامعه‌شناسی جنرال - زیمیل علاوه بر طرح جامعه‌شناسی فرمال یا جامعه‌شناسی محض (Pure Sociology) از جامعه‌شناسی جنرال (General Sociology) یا جامعه‌شناسی کلی نیز در می‌زند. موضوع جامعه‌شناسی جنرال، کل حیات تاریخی است که به گونه‌ای اجتماعی شکل یافته است. جامعه‌شناسی جنرال روش نگرینی به تاریخ است در صورتی که جامعه‌شناسی فرمال صور گروه‌جویی (Forms of sociation) را مورد تحقیق قرار می‌دهد. از لحاظ زیمیل با اینکه همه نمودهای هستی تابع قوانین و منطق خاص خود هستند، اما تحقق آنها وابسته همکاری نیروهای روانی و تاریخی است. همچنین زندگی اجتماعی تنها مبنای زندگی نوع انسانی نیست، بلکه زندگی بشری از اکرام طبیعت و قدرت خلاقیت انسان نیز مایه می‌گیرد. پس هستی انسانی وابسته تمامیتی است که با دیدی کلی باید مورد توجه قرار گیرد.

نفوذ افکار زیمیل - احتمالاً نظام فکری زیمیل در امریکائیان پیش از دیگران تأثیر نهاده است. نمونه این تأثیر گذاری ترجمه برخی مقالات اوست که در سال‌های بین ۱۸۹۳ و ۱۹۱۰ در نشریه جامعه‌شناسی آمریکایی (The American Journal of sociology) انتشار پذیرفت. همچنین نفوذ نظرات او را در کتابی که پارک (Park) و برجس (Burgess) بنام مقدمه بر علم جامعه (introduction to the science of society) نوشتند می‌توان ملاحظه کرد. گفتنی است که این اثر زمانی طولانی بر جامعه‌شناسی آمریکایی سایه افکنده است. همچنین پارک خود از محضر زیمیل در آلمان بهره فراوان برد و عامل انتقال نگرش‌های او در جامعه‌شناسی به آمریکا گردید. برخی از آثار زیمیل نیز به تدریج به جامعه آمریکا معرفی گردیدند. مثلاً کورت وولف (Kurt Wolff) در سال ۱۹۵۰ کتاب جامعه‌شناسی گورگ زیمیل (The sociology of Georg simmel) را فراهم آورد و به فرهنگ‌پژوهان آمریکایی رسانید.

نویسی که در این کتاب به سال ۱۹۵۶ کتاب جامعه‌شناسی اجتماعی (The social conflict) را که بر اساس نظرات زیمیل نوشته گردیده بود انتشار داد. جامعه‌شناسی گروه‌های، به‌خصوصاً بررسی‌هایی که در حیطه کارگروه و سیله پارک و برجس و دیگران صورت گرفت عمیقاً به زیمیل وام‌دار است. چنانچه که می‌دانیم در اواخر سده نوزدهم شهر شکاگو در ایالات متحد آمریکا سر برآورد. این شهر بزرگ که نفوس انسانی فراوانی را در حیطه گرد آورده بود، نمودی بی‌سابقه بود. هر چند اکثر ساکنان این شهر روستائیان مهاجر بودند، اما سلوک اجتماعی آنها با سلوکی که قبل از آن در محیط روستایی داشتند، فرق کرد. شبکه روابط انسانی از لطف و صمیمیت تهی شد و دزدی و تجاوز و آدم‌کشی رواج فراوان یافت. این مسائل توجه جامعه‌شناسان دانشگاه معروف این شهر را به خود معطوف کرد و تحقیقات وسیعی که زمینه‌ساز جامعه‌شناسی شهری گردید صورت گرفت. گفتنی است که تحلیل زیمیل در مورد صورت کنش متقابل انسانی توانست وسیله تبیین روابط اجتماعی این شهر گردد و به توسط پارک و برجس بسط پذیرد.

زیمیل به همین روال بر بسیاری از متفکران اروپایی تأثیر نهاده است. از این جمله‌اند گورگ لوکاچ (Georg Lukacs) و ارنست بلاک (Ernst Bloch) که هر دو فیلسوف و از مارکسیست‌های بنام‌اند، و مارتین بوبر (Martin Buber) فیلسوف اگزیستانسیالیست و ماکس شلر (Max scheler) فیلسوف و جامعه‌شناس و برنهارد گروی توی سن (Bernhard Groethuysen) مورخ اجتماعی، همچنین کارل مانهایم (Karl Mannheim)، جامعه‌شناس آلمانی و آلفرد فیرکانت (Alfred Vierkandt) و هانس فریر (Hans Freyer) و لویپلد فون ویزه (Leopold von wiese) تحت نفوذ عمیق زیمیل قرار گرفته‌اند. از این‌ها گذشته، برخی فیلسوفان جدید آلمانی چون نیکولای هارتمان

(Nicolai Hartmann) تا مارتین هایدگر (Martin Heidegger) نیز از زیمل<sup>۱</sup> متأثرند. می‌توان جامعه‌شناسی زیمل را بدین شرح خلاصه کرد: وی به الگوها و صور کنش متقابل انسانی در جامعه توجه داشت و واقعیت اجتماعی را که مورد تأکید ارگانیسیست‌های اجتماعی بود رد کرد. از نظر زیمل جامعه یک سیستم مستقل و جدای از افراد نیست، بلکه در صور روابط متقابل اجتماعی انعکاس می‌یابد و هدف زیمل مطالعه اشکال یا صور این روابط بود.

### مفروضات اساسی:

۱- چنانکه قبلاً گفتیم زیمل جامعه را یک ارگانیسم نمی‌داند بلکه صرفاً نامی برای افرادی که کنش متقابل دارند می‌شناسد. از این رو جامعه‌شناسی نیز مطالعه الگوهای این کنش و صور گروه‌جویی یا جامعه‌جویی انسانی است. زیرا تنها این نمودها (کنش‌ها و صور آنها) در واقعیت و عالم خارج به صورت پویا اجتماعی وجود دارند.

۲- جامعه بیشتر محصول جامعه‌پذیری (socialization) است تا یک واقعیت مستقل. ۳- پس ضرورتاً فرد نیز محصول جامعه است و از این رو هم فرد و هم جامعه موضوع جامعه‌شناسی هستند.

۴- از نظر زیمل بعضی از مشخصات گروهی، مثلاً اندازه گروه، کنش اجتماعی و گروه‌جویی را شکل می‌بخشد. به عبارت دیگر اندازه گروه عامل تعیین‌کننده فرم گروه‌جویی است. پس فرد آزاد است اما در یک رابطه دو سویه یا در یک گروه دو تن سایر محدودیت و وابستگی فردی پدید می‌آید. در یک گروه سه‌تایی فرد زیر سلطه صحنه واقع می‌شود. رسوم اخلاقی بر گروه‌های کوچک سلطه می‌رزنند، اما بر گروه‌های بزرگ قانون حاکمیت دارد. برای فهم هر یک از گروه‌ها نیاز به معاشی باید به رابطه بین فرادستان و مردم یا فرمان‌روا و

فرمان‌بر توجه کرد.

۵- در هر گروهی غریزه‌ای وجود دارد که به نفی دیگران می‌پردازد و زمینه رقابت را فراهم می‌آورد. این مفهوم در نظریه زیمل نقش مهمی ایفا می‌کند.

۶- چنین غریزه‌ای به ستیزه می‌انجامد و ستیزه ذات حیات و تکامل اجتماعی است. بنابراین رابطه بین فرد و جامعه رابطه‌ای است مبتنی بر دیالکتیک. صنعتی شدن جامعه هر چند بر دامنه آزادی فرد می‌افزاید اما «از خود بیگانگی» را نیز تشدید می‌کند. بر رویه ستیزه به تکامل منجر می‌شود و در عین حال فرد را نیز با مشکلاتی روبرو می‌گرداند.

باید گفت که ستیزه و اندازه گروه و تکامل اجتماعی و افزایش آزادی فردی و از خود بیگانگی که از جامعه صنعتی برمی‌خیزند، مفهوم‌هایی هستند که زیمل پیش نهاده است. این نگرش به نظام فکری جورج مید (George Mead) فیلسوف اجتماعی شیکاگو می‌ماند و در حقیقت پارادایم (Paradigm) زیمل محسوب می‌شود. تنها تفاوت این دو نگرش در تأکیدی است که زیمل بر «غریزه نفی» می‌کند.<sup>۱۱</sup>

روش‌شناسی زیمل را نیز باید در این نکته بسافت که وی خواستار تأسیس یک جامعه‌شناسی فرمال بود به گونه‌ای که بتواند صور محدود و پایدار کنش متقابل انسانی را مطالعه کند. پس برای تحقق منظور خود روشی تحلیلی و تاریخی که مبتنی بر مقایسه نیز بود برگزید.<sup>۱۲</sup>

نظرات زیمل از انتقاد محققان اجتماعی برکنار نمانده است. امسا در این میان خنجره‌گیری‌های سوروکسین و شودور ایسل (theodore able) از همه معروف‌تر است. نظر این دو تن این است که زیمل بین صورت و محتوای کنش اجتماعی، چنانکه نمایسته است تفکیک نکرده است.

علاوه بر این، سوروکسین می‌نویسد: «سه محتوای کنش اجتماعی خود اسری فرسنگی است و تفکیک آن از صورت در حقیقت خارج

کردن فرهنگ است از حوزه جامعه‌شناسی. همچنین واقعیت اجتماعی و فرهنگی از لحاظ تجربی تجزیه‌ناپذیر است و از این رو نمی‌توان بر اساس یکی از دو جنبه کنش اجتماعی (صورت و محتوا) علمی خاص را پایه‌ریزی کرد. سوروکسین همچنین جامعه‌شناسی زیمل را به خاطر نقص یا فقدان یک روش علمی مورد نقد قرار می‌دهد و می‌گوید که زیمل در این زمینه جز تبیینی ذهنی کار دیگری نکرده و از واقعیت به دور مانده است.

با اینهمه باید گفت که زیمل در جامعه‌شناسی معاصر تأثیری ژرف داشته است. بسیاری از اصطلاحات و مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی چون «ساخت اجتماعی» (Social Structure) و «پویا اجتماعی» (Social Process)، و «پایگاه اجتماعی» (Social Status)، و «نقش اجتماعی» (Social Role)، از آثار این محقق اخذ گردیده‌اند.<sup>۱۳</sup>

### زیر نویس‌ها:

- 1 - Timothy Raison, the Founding fathers of social sciences, pp. 136 - 143, 1969.
- 2 - International Encyclopedia of the social sciences, Vol, 15, pp. 330 - 34, 1972.
- 3 - Lewis A. Coser, Masters of sociological thought, pp. 203 - 12, 1977.
- 4 - Ibid, pp. 200 - 201.
- 5 - Timasheff, Sociological theory, pp. 119 - 129, 1976.
- 6 - Kurt H wolff, the sociology of Georg simmel, pp. 13 - 16, 1964.
- 7 - Jonathan H. Turner, the structure of sociological theory, pp. 122 - 142.
- 8 - Timasheff, pp. 126 - 7.
- 9 - Kurt H. wolff, p. 37 - 8.
- 10 - Timothy, Raison, p 143 and also see, Lewis coser p. 199.
- 11 - Graham C. Kinloch, sociological theory, pp - 151 - 153. 1977.
- 12 - Ibid. p. 154
- 13 - Timasheff, p. 128.